



معادل یابی برای "قاصدک" و چند نکته دیگر

کریم امامی

این بار هم کارگاه ما یک کشکول است و از چند مطلب کوتاه تشکیل می‌شود که در یکی دو سال گذشته یادداشت کرده بودم ولی مطالب طولانی‌تر فرصت پرداختن به این "نخودی"‌ها را نمی‌دادند. این بار نوبت نخودی‌هاست.

● قاصدک

شاید سی سال می‌شود که من دنبال یافتن معادل مناسبی برای "قاصدک" هستم. نه آن قاصدکی که میوه رسیده علفی به نام گل قاصد یا کاسنی زرد است و باد آن را به هر سو می‌برد. یافتن معادل برای این قاصد آسان است. فرهنگ‌های گیاه‌شناسی گل قاصد را در انگلیسی *dandelion* می‌نامند، پس قاصدک هم می‌شود *dandelion seed* و یا به قول مرحوم حسین *the overy of the dandelion* *flown about by the wind*. نه، معادلی می‌خواستم برای آن قاصدکی که در کودکی در باغ و صحرا از هوا می‌گرفتیم و دلشاد می‌شدیم که به زودی خبر خوشی، مزده‌ای، خواهیم شنید. معادلی می‌خواستم برای "قاصدک، هان چه خبر آوردی؟" و این معادلِ خاطره‌انگیز به آسانی فراچنگ نمی‌آمد.

یک بار به اشتباه *thistle ball* نوشتم، که این گرزکنگر صحرایی به هیچ وجه قاصدک نیست. بعد در جستجوی ترکیبی با *dandelion* بودم و در شعری به *dandelion fuzz* برخوردم که آن هم اگر درست باشد گُرک روی تخمدان است و در حال پرواز نیست.

سال پیش باز برای ترجمه شعری از سهراب سپهری قصه قاصدک و جستجوی معادل مناسب برای آن تکرار شد. این بار به معادل تازه‌ای برخوردم که اندکی مهجور است ولی در عوض گویاست. بله، این معادل *blow-ball* است. ^۱ شکل گروی قاصدک و وزش باد (یا فوت) بر آن هر دو در اجزای واژه نهفته است. آن رگه خبر آوردن‌اش البته در واژه نیست. ولی برابری در همین حد هم مغتنم بود. *blow ball* را پسندیدم و آن را به کار بردم.

۱- تعریف *blow-ball* در فرهنگ بزرگ آکسفورد (*OED*) چنین است:

The globular seeding head of the dandelion and allied plants; also figuratively.

پشت هیچستان، رگ‌های هوا، پُر قاصدهایی است
که خبر می‌آرند، از گُلّی و اشدّه دورترین بوته خاک.

Beyond the Land of Nothingness, the veins of the air
Swarm with blow-balls that bring word
From the farthest flowering plant of the earth.

● مورد AD و CE

از دیرباز، از کلاس درس، آموخته‌ایم که به هنگام نوشتن سنوآت تقویم اروپایی از حروف اختصاری BC (یا B.C.) برای تاریخ‌های پیش از میلاد مسیح استفاده کنیم و از حروف AD (یا A.D.) برای تاریخ‌های بعد از میلاد. مثلاً 600 BC یا 1293 AD. اصل کوتاه‌نوشت اول Before Christ است و اصل کوتاه‌نوشت دوم عبارت لاتینی anno domini به معنی in the Year of our Lord به انگلیسی و "در سالِ خدوآندگار ما (عیسی مسیح)" به فارسی.

استفاده از کوتاه‌نوشت AD برای مسیحیان اشکالی ندارد ولی برای غیرمسیحیان چطور؟ اگر نازک‌بین و دقیق باشیم استفاده از کوتاه‌نوشت AD یک نوع اقرار ضمنی به حقانیت دین مسیح به شمار می‌آید و برای غیرمسیحیان درست به نظر نمی‌رسد. در نشریات اسلامی انگلیسی زبان مدتی است که به جای کوتاه‌نوشت AD از CE استفاده می‌کنند، به معنی the Christian Era یا the Common Era. در ایران هم شایسته است که مترجمان ما به جای AD از CE استفاده کنند.

و حالاکه صحبت از حروف اختصاری برای مشخص ساختن نوع سنه و مبدأ محاسبه آن است فراموش نکنیم که برای تقویم "هجری قمری" از کوتاه‌نوشت AH استفاده می‌شود و برای تقویم "هجری شمسی/خورشیدی" از کوتاه‌نوشت AHS

● ترجمه معکوس

به هنگام ترجمه، بعضی وقت‌ها در فارسی به اصطلاحی برمی‌خوریم که آن را از فرط استعمال یک واژه یا عبارت صددردصد اصیل خودی به حساب می‌آوریم و بی‌اختیار اجزاء سازنده آن را به انگلیسی برمی‌گردانیم، در حالی که آن اصطلاح در اصل، در انگلیسی یا فرانسه، شکل دیگری داشته و به هنگام برگرداندن شدن به فارسی به صورت عبارت مرکبِ آشنای امروز (معمولاً یک ترکیب اضافه یا یک صفت و موصوف) درآمده و حالا ترجمه معکوس ما ممکن است نتیجه غریب و نامأنوسی به بار آورد. نمونه‌ای که اخیراً به آن برخوردیم "سرطان خون" است که ترجمه شده بود به blood cancer که البته درست نیست و باید leukemia نوشته می‌شد. یک مورد دیگر "علوم انسانی" است که اگر به human sciences ترجمه شود اصطلاح رایجی در محافل دانشگاهی کشورهای انگلیسی زبان نخواهد بود. اصطلاح رایج در این مورد humanities است که برای برگرداندن آن به فارسی می‌گوییم "علوم انسانی".

از این گونه موارد زیاد است. هشیار باید بود.

● قضیه نارنج

درخت نارنج، همان که بوی بهارش از کوجه‌های شیرازِ خاطره‌ها هنوز مشام جان مرا معطر می‌سازد، درختی است بومی ایران که قرن‌ها پیش از راه بغداد و خلافت اسلامی به کشورهای جنوب اروپا راه یافته و نام خود را نیز همراه برده است. ظاهراً در فرانسه و ایتالیا بود که "نون" آغاز "نارنج" افتاد^۱ و "نارنج" در بیشتر زبان‌های اروپایی، از جمله انگلیسی، شد orange. و در یکی دو قرن اخیر بود که گونهٔ اصلاح شده و شیرین آن به دست پرتغالیان و یا با نام آنان به ایران برگشت و شد "پرتغال".

و حالا وقتی به انگلیسی می‌گوییم: Have an orange داریم پرتغال تعارف می‌کنیم نه نارنج. پس برای ترجمهٔ "نارنج" به انگلیسی چه باید کرد؟ مرحوم حییوم می‌نویسد sour orange و روی بیشتر برچسب‌های مربای بهار نارنج به انگلیسی نیز همین عبارت را می‌نویسند، که غلط هم نیست. ولی من sour orange را نمی‌پسندم. برای انگلیسی‌زبانان sour orange پرتغال ترش است و نه نارنج که خود آن را ای بسا هرگز ندیده باشند. نارنج در باغ‌های مرکبات مغرب زمین کمتر کاشته می‌شود. نه خودش را می‌خورند، نه آب‌اش را می‌گیرند ولی از پوست خلال شدهٔ آن مربای معروف و اندک تلخ مزه‌ای درست می‌کنند به نام marmalade که انگلیسی‌ها عاشق آن هستند و این "مارمالاد" بیشتر از پوست نارنج‌هایی تهیه می‌شود که در اطراف شهر سویل (اشبیلیه) در اسپانیا می‌روید. از این رو به نارنج مادر انگلیسی گفته می‌شود Seville oranges.^۲

ولی همین معادل اخیراً برای من مشکلی ایجاد کرد. داشتم زیرنویس عکسی را که شاخه‌های پُربار و طلایی درخت نارنجی را در داراب فارس نشان می‌داد به انگلیسی می‌نوشتم و خواستم بنویسم Seville oranges ولی دستم پیش نرفت. شهرگرمسیری داراب مهد مرکبات فارس است و یقیناً از هزاران سال پیش، از دوران قصه‌های نارنج و ترنج، درخت نارنج در آن می‌رویده است، و حالا من بیایم و برای مشخص کردن نوع درخت، آن را به شهر دوردستی در اسپانیا مُنتسب کنم. نه نمی‌شد. مقداری فکر کردم و سرانجام نوشتم:

Sour oranges, better known in the West as Seville oranges, are indigenous plants in Fars...

● محک آخر

وقتی برای یک واژه یا اصطلاح فارسی در جستجوی معادلی در زبان انگلیسی هستیم و آن را نمی‌دانیم معمولاً به سراغ یکی از فرهنگ‌های فارسی به انگلیسی موجود می‌رویم. تعداد این گونه فرهنگ‌ها هم زیاد نیست:

● فرهنگ استینگاس (۱۹۸۲)، که بیشتر از صد سال پیش در هند تألیف شده و در این میان شش

۱- فرهنگ بزرگ آکسفورد می‌نویسد که اسقاط n از آغاز واژه orange به علت ادغام صدای n حرف تعریف نکره با n اول narange یعنی une narange پیش آمد. در زبان اسپانیایی این اتفاق نیفتاد و اسم میوهٔ مرکب در آن زبان امروز هم narange است.

۲- نارنج در زبان انگلیسی معادل‌های دیگری هم دارد: bigarade و bitter orange ولی این‌ها کمتر به کار برده می‌شوند.

بار به تجدید چاپ رسیده و فرهنگ مورد اعتماد ایران شناسان برای خواندن متون دشوارتر فارسی است.

● فرهنگ‌های شادروان سلیمان حسیب - دوجلدی (۱۴-۱۳۱۲)، یکجلدی (۱۳۳۲) و جیبی (۱۳۳۶) - که مفیدترین فرهنگ‌های موجود در بازار هستند و کارسازترین و جدیدترین آنها همان "کوچک" است، یعنی فرهنگ جیبی که حاوی آخرین ملاحظات مؤلف آن در کار معادل‌یابی انگلیسی برای واژه‌ها و مصطلحات رایج فارسی است.

● فرهنگ‌های آقایان عباس و منوچهر آریان‌پور، جیبی و یکجلدی، که اولین چاپ فرهنگ اخیرالذکر تاریخ انتشار ۱۳۵۵ را دارد.

پس یکی از فرهنگ‌های بالا را که در خانه داریم و یا در کتابخانه دانشکده موجود است برمی‌داریم و لغت مورد نظر را در آن نگاه می‌کنیم. خوب، معادل مناسب را که یافتیم چه می‌کنیم؟ معلوم است؛ آن را در وسط جمله ناتمام خود می‌گذاریم. کار را تمام می‌کنیم و تحویل می‌دهیم. خلاص!

نه، نشد. کار به این آسانی‌ها هم نیست. گفتیم "معادل مناسب"، از کجا می‌دانیم معادلی مناسب برای "بیهوش" *unconscious* است یا *swooned* یا *passed out* یا *slow-witted* و *dull* و *dumb* ولی تفاوت آن‌ها را برای ما مشخص نمی‌کند. اولی را انتخاب کنیم یا آخری یا وسطی را؟ اگر خودمان در زبان انگلیسی دارای تبحر نباشیم نیاز به راهنمایی داریم.

در اینجا باید به سراغ فرهنگ‌های معتبر یک‌زبانه (انگلیسی به انگلیسی) برویم و معادل‌هایی را که در فرهنگ فارسی به انگلیسی یافته‌ایم محک بزنیم تا ببینیم کدام یک برای مقصود ما مناسب‌تر است، اگر اسم است به صورت مفرد به کار برود بهتر است یا جمع، و اگر فعل است با کدام حرف اضافه همراه شود درست‌تر است. این‌ها ظرایفی است که برای درست نوشتن به آن نیاز داریم و در فرهنگ فارسی-انگلیسی نمی‌یابیم. بدون این محک آخر کار تمام نمی‌شود. طلبه باید بود.